جلسه 770

یکشنبه 26/06/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استدلال منکرین حجیت خبر واحد به آیات ناهیه از اتباع ظن بود.

عرض کردیم که وجه اول در جواب از این آیات این است که بگوئیم این آیات ارشادند به حکم عقل. عقل می گوید مکلف در مقام عمل باید مستند باشد عملش به علم، محور عملش علم باشد. حالا علم به واقع یا علم به حجت. ما اگر عمل هم می کنیم به خبر ظنی باید این عمل ما به استناد این باشد که می دانیم که شارع به ما اجازه داده که به خبر ظنی عمل کنیم. عقل اینجا اشکال نمی کند، عقل می گوید شما باید محور عملتان علم باشد که هست، علم دارید که شارع اذن داده است در عمل به این خبر واحد.

امر شارع به عمل به خبر واحد اگر به ما واصل بشود ورود دارد بر این آیات، می گوید دیگر بعد از این شما اعتمادتان بر ظن نیست، بلکه اعتمادتان بر علم خودتان است به امر شارع به عمل به خبر واحد.

ما بیشتر هم نظرمان به این است که لفظ اتباع و قفو در این دو آیه به کار رفته است. والا اگر آیه اینجور بود که لاتعملوا بالظن ما این وجه اول را نمی پذیرفتیم، چون لاتعملوا بالظن ظاهرش یا ارشاد است به عدم حجیت ظن، و یا نهی مولوی است، حالا نهی مولوی نفسی یا نهی مولوی طریقی نسبت به عمل به ظن. ولی ما در آیات قرآن نهی از عمل به ظن نداریم نهی از اتباع ظن داریم، ان یتبعون الا الظن، نه اینکه یعملون بالظن، لاتقف ما لیس لک به علم یعنی لاتتبع، دنباله روی نکن پیروی نکن از غیر علم، نه لاتعمل بغیر العلم.

بله یک آیه ای در قرآن هست که "ما لهم بذلک من علم إن هم الا یظنون"، آن آیه در مورد خاص یعنی در مورد اصول دین فرموده: کفار این ادعائی که می کنند علم ندارند صرفا گمان دارند، مفاد این آیه این نیست که به گمان هیچ کجا نه در اصول و نه در فروع نباید عمل بشود. فقط ما همین دو تا آیه را داریم که یکی می گوید لاتقف ما لیس لک به علم و یکی می گوید ان یتبعون الا الظن که هر دو نهی از اتباع ظن می کند.

در تعلیقه بحوث فرموده اند: قفو اگر به معنای اتباع ظن باشد می گوید لاتتبع ما لیس لک به علم خب این ظاهرش ارشاد به این است که انسان باید دنبال معلوم برود نه دنبال مظنون، کسی که خبر واحد قائم شد نزد او بر یک حکمی، مثلا خبر واحد گفت زید عادل است، واین شخص رفت نزد زید طلاق داد، زید را در کنار یک عادل دیگری گذاشت و صیغه طلاق را اجراء کرد، خب این اتبع غیر المعلوم، اتباع کرد از چیزی که علم به آن ندارد، یعنی آثار عدالت زید را بار کرد در حالی که علم به عدالت زید ندارد. ایشان فرموده که آیه لاتقف ما لیس لک به علم شاملش می شود، چون لاتقف ما لیس لک به علم می شود لاتذهب وراء غیر المعلوم. اگر می گفت لاتذهب وراء غیر العلم، لاتتبع غیر العلم بل اتبع العلم، شما می گفتید که ما اتباع علم می کنیم، ما اتباع می کنیم علم خودمان را به اینکه شارع تجویز کرد عمل به خبر واحد بکنیم. اما آیه که نمی گوید اتبع العلم ولاتتبع غیر العلم، بلکه می گوید اتبع المعلوم و لاتتبع غیر المعلوم، یعنی لاتذهب وراء غیر المعلوم. شما وقتی بر اساس خبر ثقه به اینکه زید عادل است نزد او صیغه طلاق اجراء کردی و پشت سر او نماز خواندی، ذهبت وراء غیر المعلوم، عدالت زید غیر معلوم است، آثار عدالت زید را بار کردی در حالی که غیر معلوم است. در حالی که آیه شریفه می گوید لاتتبع غیر المعلوم لاتذهب وراء غیر المعلوم. بله اگر می گفتند که لاتتبع غیر العلم بل اتبع العلم شما می گفتید که من اتباع کردم علم خودم را به حجیت خبر واحد. اما آیه می گوید لاتتبع ما لیس لک به علم یعنی لاتتبع غیر المعلوم، لاتتبع المظنون، مظنون چیست؟ عدالت زید. شما اتباع کردی عدالت زید را یعنی آثار عدالت زید را بار کردی و به دنبال آثار عدالت زید رفتی در حالی که علم به آن نداری. مشمول آیه می شوی دیگر.

واینکه شما می گوئید آیه ارشاد است به حکم عقل به اینکه مستندت در کارهایت علم باشد این خلاف ظاهر است، شما خودتان به ما یاد دادید که اصل در خطاب شارع مولویت است نه ارشادیت، ارشاد به حکم عقل خلاف ظاهر است. آخرش ایشان می گویند بله، ممکن است کسی بگوید که چون لاتقف ما لیس لک به علم سیاقش سیاق استنکار است این قرینه ارشاد به حکم عقل می شود. ولی این هم ظاهرا درست نیست، چون لاتقف ما لیس لک به علم سیاقش سیاق استنکار با کفار نیست بلکه خطاب به پیغمبر است، بله إن یتبعون الا الظن آن خطابش به کفار است و سیاق استنکار عمل کفار است، ولی آیه لاتقف ما لیس لک به علم که سیاق استنکار واختصام با کفار نیست تا بگوئیم که این قرینه می شود که آن چیزی که اصل مسلم است پیش کفار و مسلمین جمیعا که عبارت است از حکم عقل راجع به او صحبت می کند. نه، لاتقف ما لیس لم به علم که سیاقش سیاق اختصام با کفار نیست، بلکه می تواند از حکم شرعی سخن بگوید که رفتن به دنبال غیر معلوم جائز نیست. کسی که عمل به خبر واحد می کند و این خبر واحد مفید علم برای او نیست آثار عدالت زید را بار می کند چون یک ثقه ای گفت زید عادل است، خب این اتبع غیر المعلوم.

ایشان در تعلیقه بحوث می گویند: خود ما راجع به این آیه لاتقف ما لیس لک به علم یک جواب دیگری می دهیم، می گوئیم اصلا قفو ظاهر است در بهتان و سخن گفتن پشت سر مردم، لاتقف ما لیس لک به علم یعنی پشت سر دیگران حرفهایی که نمی دانی نزن، ربطی به بحث عمل به خبر واحد ندارد. شاهدش هم این است که در ذیلش دارد که: "ان السمع والبصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا"، خب این تعلیل که سمع و بصر و فؤاد گوش و چشم چه ربطی دارد به بحث عمل به خبر واحد؟ این مربوط می شود به همین سخن گفتن و سخن شنیدن در رابطه با افراد، که سخن بگوئیم پشت سر افراد یا دیگران که سخن می گویند ما گوش بدهیم، آیه راجع به این است ربطی به بحث ما ندارد.

اقول: این فرمایشات انصافا ناتمام است.

اما این کلام اخیر ایشان که قفو ظهور دارد در بهتان، ما نفهمیدیم وجهش چیست، چه ظهوری دارد در بهتان، قفو یعنی اتباع، لاتقف ما لیس لک به علم یعنی لاتتبع ما لیس لک به علم، چه اختصاصی دارد به بهتان و کلام خلف الآخرین. خب تعلیل هم مناسب با این است، می فرماید از چیزی که نمی دانی پیروی نکن، چون گوشت و چشمت و قلبت همه مورد سؤال واقع خواهند شد. خب اینکه ایشان می گوید بهتان و کلام خلف الآخرین چه ربطی دارد با الفؤاد در آیه؟ اصلا چه ربطی دارد به بصر؟ باید می گفت ان اللسان و السمع، انسان پشت سر دیگران سخن می گوید وسخن می شنود، لفظ بصر و فؤاد ربطی به اینی که ایشان فرموده اند که بهتان وکلام خلف آخرین ندارد. بصر و سمع مثال است و نمونه است برای اعضاء و جوارح انسان، فؤاد هم اسم برای عمل جوانحی است، یعنی چه جوارح شما و چه جوانح شما که قلب شماست هر کاری که از آنها سر بزند روز قیامت مورد سؤال خواهید بود. ولذا از چیزی که نمی دانید پیروی نکنید، روز قیامت از جوارح شما سؤال می کنند نمونه جوارح بصر وسمع است، از قلب شما سؤال می کنند که چرا ملتزم شدی به چیزی که علم به آن نداری؟ وجهی ندارد که ما بگوئیم لاتقف ما لیس لک به علم اختصاص دارد به بهتان و قذف و کلام خلف الآخرین. نه. اگر ایشان قبول می کند که این آیه نهی می کند از اتباع غیر معلوم و شامل عمل به خبر واحد می شود، دیگر این بیان اخیر ایشان وجهی برایش به نظر نمی رسد.

وما به نظرمان این اشکال اول ایشان وارد نیست که لاتتبع غیر المعلوم شامل عمل به خبر واحد ظنی می شود. من وقتی می دانم خدا به من اذن داد عمل به خبر واحد بکنم، معلوم من چیست؟ امر الشارع بالعمل بخبر الواحد. و من اتباع می کنم این معلوم را. فرقی نمی کند، چه بگوئید اتباع می کنم علم را، علمم را امر شارع به عمل به خبر واحد، وچه بگوئید اتباع می کنم معلوم را، معلوم من همین امر الشارع بالعمل بخبر الواحد هست. من اتباع معلوم کرده ام نه اتباع ما لیس بمعلوم. اگر کسی آمد نماز خواند به آن سمتی که ظن به قبله دارد، چون می گوید خبر صحیح داریم فرض کنید خبر قطعی داریم که شارع اذن داد نماز بخوانیم به آن سمتی که مظنون القبلة است در صورتی که در آن مکان تحصیل علم به قبله میسور نباشد، این اتباع معلوم کرده یا اتباع غیر معلوم؟ خب اتباع معلوم کرده است دیگر. اتباع کرده از امر شارع و اذن شارع به صلاة خلف مظنون القبلة و هذا معلوم. پس این اتباع معلوم کرده اتباع ما لیس بمعلوم نکرده است.

سؤال وجواب: یک وقت می گفت لاترتب آثار ما لیس بمعلوم، حق با شما بود، آثار ما لیس بمعلوم را بار نکن، بعد شما می گفتی آثار عدالت زید را که بار می کنی چون ثقه گفته زید عادل، و شما علم پیدا نکردی به صدق این ثقه، شما داری آثار ما لیس بمعلوم را بار می کنی. عدالت زید برای شما معلوم نیست داری آثار او را بار می کنی. نگفت لاترتب آثار غیر المعلوم بلکه گفت لاتتبع غیر المعلوم، پیروی نکن دنباله روی نکن، من دنباله روی نمی کنم از غیر معلوم، بلکه من دنباله روی می کنم از امر شارع به عمل به خبر واحد وهذا معلوم.

یک نکته هم عرض کنم، وآن این است که: راجع به آیه إن یتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی من الحق شیئا، این آیه دوم را ما قبول داریم که سیاقش سیاق تخاصم با کفار است، تناسب ندارد که بیاید بگوید که عمل به ظن حرام است شرعا، یا ظن شرعا حجت نیست، بلکه باید یک امر ارتکازی مسلّم را که کفار هم قبول دارند مطرح کند.

ولی اینکه می گویند این اختصاص دارد به اصول دین، نه، این اختصاص به اصول دین ندارد. خود عقلاء اتباع طرق غیر عقلائیه را مذموم می دانند، مثلا یک کسی به صرف گمان که زید قاتل است آمد گفت قصاص کنید زید را، این آیه شاملش می شود و عقلاء هم می پذیرند که با گمان که نمی شود حکم به قتل مردم داد حکم به قصاص داد، چون طریق غیر عقلائی است. ولی اگر خود آن شخص اقرار کرده است که من قاتلم، ولی اقرار او مفید علم برای مردم نشده، می گویند شاید اشتباه می کند، شاید پدر است آمده می گوید من قاتل فرزند هستم تا برادر این مقتول که جانی اصلی اوست قصاص نشود، اقرار می کند پدر من قاتلم تا دادگاه بگوید پدر که قاتل بود که قصاصش نمی کنند دیه از او می گیرند، خب دیه حاضر است بدهد، اما آن قاتل اصلی که فرزند دیگر این پدر هست از قصاص نجات پیدا می کند. خب احتمالش که هست. یا حتی در روایت داریم که در یک بیابانی یک خرابه ای یک مقتولی را دیدند یک انسانی هم یک چاقوی خونین در دستش بود، او را آوردند خدمت امیرالمؤمنین گفت من قاتلم، بعد تحقیق شد معلوم شد که نه قاتل او نیست شخص دیگری قاتل بوده، معلوم می شود که این آقا آمده دیده این شخص سرش بریده و یک چاقوی خونین کنارش هست این چاقو را دستش گرفته یک دفعه مردم ریخته اند این را دیده اند، گفتند چرا گفتی من قاتلم؟ گفت اگر می گفتم من قاتل نیستم کسی باور می کرد؟ کسی باور نمی کرد لذا گفتم من قاتلم. خب اقرارهای اینجوری هم هست. این اقرار اگر مفید علم نباشد ولی عند العقلاء حجت است. یک وقت یک اماره ظنیه است که عند العقلاء طریق معتبر عقلائی است، بله این آیه از او منصرف است. اما آن مواردی که اماره ظنیه ای است که عند العقلاء معتبر نیست مثل شایعات، خب عقلاء هم این ارتکازشان هست که نباید تحت تأثیر شایعات قرار گرفت. إن یتبعون الا الظن لازم نیست منصرف باشد به اصول دین، بلکه در اعمال و فروع دین هم یک ارتکازات عقلائیه ای هست، امارات غیر عقلائیه را انسان نباید عمل کند، این آیه شامل آنها هم می شود اختصاص به اصول دین ندارد.

بله آن امارات عقلائیه ای که شرعا ممضاة نباشند بلکه حکم شرعی تعبدی باشد که به آنها عمل نکنید، بله آیه إن یتبعون الا الظن شاملش نمی شود، چون این آیه ظهور دارد در اینکه ما هو متسالم بین الکفار و المسلمین را دارد به رخ کفار می کشد، نه اینکه بیاید احکام تعبدیه را برای کفاری که هنوز اسلام را قبول ندارند بگوید اینها از گمان پیروی می کنند و ما گمان را شرعا حجت نمی دانیم، این اصلا عرفیت ندارد. باید بگوید گمان پیش شما هم حجت نیست، منتهی آن گمان هایی که طریق عقلائی نباشند.

سؤال وجواب: ببینید لاتقف ما لیس لک به علم کسی که محور اعمالش علم نباشد کارش سیّئ است دیگر. چون فرض این است که اتباع ظن صادق نیست بر کسی که می داند خبر واحد مورد قبول شارع است، می شود ارشاد به حکم عقل، منافات ندارد که کسی که خلاف این حکم عقل انجام بدهد کار سیئی مرتکب شده است.

سؤال وجواب: وجه دوم تکمیل آن وجه اول بود منتهی با تکیه کردن روی لفظ قفو و اینکه آیه إن یتبعون الا الظن را می گفت مربوط به اصول دین است. که ما این وجه دوم را قبول نداریم، می گوئیم لفظ قفو مهم نیست مهم این است که قفو به معنای اتباع است که در آیه دوم هم آمده که إن یتبعون الا الظن، و اتباع ظن صادق نیست، اتباع مظنون هم صادق نیست بر کسی که می داند شارع امر کرده به عمل به خبر واحد.

وجه دیگر این است که: گفته می شود که علم به معنای عدم احتمال خلاف نیست، ظن هم به معنای احتمال خلاف نیست، بلکه مراد از علم یعنی طریق معتبر، ظن یعنی عدم طریق معتبر. این ادعائی است که برخی از بزرگان از جمله حضرت امام وآقای سیستانی مطرح می کنند.

حضرت امام می فرماید: بعد از اینکه اعتماد عقلاء و متشرعه بر طرق معتبره مسلّم است، اختصاص ندارد اعتماد عقلاء به علم، طریق عقلائی معتبر مختص به علم وجدانی نیست. اقرار طریق معتبر عقلائی است، عقلاء عمل می کنند به اقرار. یا قاعده ید، مالی که در دست یک شخصی بود قانونا محکوم است که مال او هست، عقلاء اعتماد می کنند به این قواعد معتبره عقلائیه. شارع وقتی مثلا می گوید من افتی بغیر علم لعنته ملائکة السموات و الارض خب نوع علماء که فتوی می دهند که بر اساس علم وجدانی نیست که، بلکه بر اساس همین طرق عقلائیه است. ولذا ظاهر عرفی من افتی بغیر علم یعنی من افتی بغیر حجة لعنته ملائکة السماوات و الارض. نه اینکه لفظ علم استعمال شده در معنای حجت. نه، علم مثال عرفی است برای حجت، ابرز مصادیق حجت را ذکر کرده اند که علم است، اما این مثال عرفی است، مثل اینکه می گوید رجل شک بین الثلاث و الاربع چه جور مثال عرفی است برای مکلف، اینجا هم من افتی بغیر علم مثال عرفی است علم برای مطلق حجت، یعنی من افتی بغیر حجة.

یا مثلا رفع ما لایعلمون، نوع مردم به تکالیف علم وجدانی ندارند، حجت قائم می شود بر تکلیف، رفع ما لایعلمون ظاهرش این است که می خواهد بگوید آن چیزی که حجت ندارید بر تکلیف، او از دوش شما برداشته شده است. لاتنقض الیقین بالشک، بابا زراره که امام به او فرمود: لاتنقض الیقین بالشک انک کنت علی یقین من طهارتک، آیا زراره یقین داشت به طهارتش؟ آبی که با او وضوء گرفت یا بدنش را شست یقینا پاک بود؟ از کجا؟ الانش خیلی از آبها مشکوک النجاسة است تا چه رسد به آن زمان که نوعا آب قلیل بود، در ظروف بود، ظروف را می گذاشتند در حیاط، ممکن بود نیمه شب سگ در خانه بیاید و این ظرف را بلیسد. که آقای زنجانی می فرمود: ما که قدیم مسافرت می رفتیم زیاد می دیدیم که این سگها در روستاهایی که کنار جاده بود ظروف مردم روستایی را تمیز می کردند یعنی نجس می کردند، آنها هم که خبر نداشتند. پس آیا زراره می تواند قسم بخورد که من طهارت داشتم؟ نه، با همین اصالة الطهارة در آب وضوء گرفته، لاتنقض الیقین بالشک می شود أی لاتنقض الحجة بغیر الحجة.

یا در قاعده ید اینکه امام می فرماید اگر یک یک چیزی را از کسی که در یدش این مال است بخری، جائز است که قسم بخوری که مال من است، ولی جائز نیست که در دست این آقا که این مال را دیدی قسم بخوری که مال او هست؟ این چه معنایی دارد. تو خودت از او می خری و حاضری قسم بخوری که این کتاب مال من است، ولی در مورد خود این کتابفروش که کتاب در دست او هست نمی توانی بگوئی مال او هست وقسم بخوری بر این؟ چه معنایی دارد؟ لولاه لما قام للمسلیمن سوق. خب شما که می گوئی که این مال من است یعنی واقعا یقین داری که مال شماست؟ از کجا یقین داری مال شماست، شاید اصلا مال غصبی باشد.

پس اینها همه اش که یقین در او اخذ شده که می شود بر اساس او إخبار کرد می شود بر اساس او فتوی داد یا استصحاب رکنش یقین به حدوث هست، اینها همه مرادش یقین نیست مرادش حجت است، آنوقت آیه شریفه هم که می گوید لاتقف ما لیس لک به علم یعنی لاتقف ما لیس لک به حجة، إن یتبعون الا الظن یعنی إن یتبعون الا ما لیس بحجة. این فرمایش حضرت امام.

آقای سیستانی از راه دیگری وارد شده اند برای تثبیت همینکه یقین به معنای یقین وجدانی نیست. ایشان فرموده اند اصلا در اصطلاح قرآنی ظن به معنای احتمال راجح نیست، یقین هم به معنای عدم احتمال خلاف نیست، ظن یعنی اعتقاد ناشی از مقدمات غیر عقلائیه. انسان به یک چیزی اعتقاد دارد از روی مقدمات غیر عقلائیه. حالا این اعتقاد ظنی باشد یا جزمی باشد. کفار اعتقاد جازم دارند، اعتقاد راجح نیست، اعتقاد جازم است، شما بروید پیروان ادیان دیگر را حساب کنید، نوعا همان یقینی که عامه شیعه دارند همان یقین را آنها هم دارند، می آید در مقابل قبر خلیفه اول اشک می ریزد، خب با گمان که آدم اشکش جاری نمی شود، او اعتقاد جازم دارد اما ناشی از مقدمات عقلائیه نیست. یا کفار، همین الان شما ببینید فکر می کنید مثلا این بودائی ها شک دارند در مذهبشان؟ هندوها شک دارند؟ نوع اینها شک ندارند. یا وهابیها شک دارند؟ آن کسی که می آید خودش را منفجر کند برای اینکه عده ای از شیعیان را به شهادت برساند این برای پول می آید این کار را می کند؟ این فکر می کند که همین امشب می رود با حور العین معانقه می کند. منتهی اینها اعتقادشان ناشی است از تقصیر در مقدمات، شارع اسم این را گذاشته ظن، ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون، ان یتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی من الحق شیئا. پس ظن یعنی طریق غیر عقلائیه، ولو این طریق غیر عقلائیه جزم ناشی از مقدمات غیر عقلائیه باشد. بعضی ها بر اساس یک معادلات غلط جازم می شوند به یک مطلبی. خب این از نظر فرهنگ اسلام اسمش یقین نیست این اسمش ظن است، والا معنا ندارد که خدا بفرماید ما لهم بذلک من علم، اکثرا اینها اعتقاد جازم دارند به راه خودشان. علم را به معنای طریق معتبر ناشی از مقدمات عقلائیه اگر دانستیم مشکل حل می شود، ظن هم یعنی اعتقادی که ناشی است از مقدمات غیر عقلائیه، حالا این اعتقاد جازم باشد یا اعتقاد غیر جازم باشد. ولذا آیه لاتقف ما لیس لک به علم می شود لاتقف ما لیس لک به طریق ناش عن مقدمات عقلائیة، ان یتبعون الا الظن هم می شود ان یتبعون الا اعتقاد ناشی از مقدمات غیر عقلائیه. پس هیچگاه این آیات امارات عقلائیه را ردع نمی کند، چون عمل به خبر واحد عمل به علم است، چون عمل است به طریقی که معتبر عقلائی است بدون اینکه تقصیر شده باشد در مقدمات آن.

اقول: این فرمایشات قابل مناقشه است:

اما مناقشه فرمایش آقای سیستانی این است که این فرمایش ایشان هیچ مؤید لغوی ندارد. ظن بگوئیم اعتقاد ناشی از تقصیر در مقدمات است، این را در کدام معنای لغوی گفته اند؟ ظن را معنا می کنند آن چیزی که احتمال خلاف در او می دهند. اینکه در صحیحه زراره می گویند ظننت انه اصابه ولم اعلم، گمان کردم که خون اصابت کرده، آیا یعنی اعتقاد ناشی از مقدمات غیر عقلائیة؟ نه، همین گمانی است که ما می گوئیم، یعنی یقین ندارم گمان دارم. إن ظن انه نام و لم یستیقن، گمان کرد که خوابش برده است ولی یقین ندارد، امام فرمود: لاتنقض الیقین بالشک انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا.

اینکه شما می فرمائید که اکثر کفار اعتقاد جازم دارند، برفرض اینجور باشد، ادعاءا و حکومتا خدا می فرماید که اینها علم ندارند، چون بسهولة شک برایشان حاصل می شود، یعنی اگر کسی بگوید از کجا می گویی مذهب تو حق است شک می کند، چون اعتقاد جازمش ناشی از تثبت نیست، چیزی است که بسهولة از بین می رود، ولذا اسم این را ادعاءا گذاشته اند ظن. نه اینکه ظن به معنای اعتقاد ناشی از تقصیر در مقدمات باشد ولو اعتقادا جازما. اینکه معنای لغوی ظن نیست.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.